

به افتخار پسران و دخترانی که طعم اولین روزه را می‌چشند

اول سال با روزه اولی‌ها



سمیه ملاتبار
نویسنده



دوستی می‌گوید
به لطف وجود روزه
اولی خانه‌مان،
افطار تا سحر را
با سری مارول
و قهرمانانش
می‌گذرانیم و
امسال فکر نکنم
از مجالس ابوحمزه
سال‌های قبل
خبری بشود

آن وقت‌ها که می‌آمدی، آن روزها که تازه به هم رسیده بودیم، هیچ فکر نمی‌کردیم که تو این همه بزرگ باشی و ما آن همه کوچک. حالا تازه دخترک ۹ ساله همسایه را که می‌بینم، قد و قواره آن روزهای خودم را می‌فهمم. آن وقت‌ها هنوز برایم معنی خاصی نداشتی، فقط می‌فهمیدم که با تو همه چیز یک تکان اساسی می‌خورد. یک تغییر بزرگ در همه چیز رخ می‌دهد. در خانه، مدرسه، خیابان، بوها و عطرها، ظاهر آدم‌ها، مغازه‌ها و مسجدها.

آن سال‌ها نوپر ۹ سالگی و روزه داری، رمضان مساوی بود با بزرگ شدن، داخل آدم حساب شدن، قیافه گرفتن و پس زدن پیشنهادهایی مثل روزه کله گنجشکی. ما بودیم و شلپ شلپ آب که می‌پاشیدیم توی سر و کله، ما و کم طاقتی و بهانه‌گیری، ما و بوی خوش زولبیا و بامیه، ما و زهره و زهرا

با آن چادرهای گل گلی توی تلویزیون سیاه و سفید و رنگی‌های کوچولو، که آمدن‌شان نوید نزدیکی افطار بود، ما و آوای ریبا که آن روزها هنوز سوز صدایش را نمی‌فهمیدیم، ما بودیم و سفره افطار، پر از هوس‌های کودک. هر چیزی که در روز دل‌مان خواسته بود و نخورده بودیم، توی سفره پیدا می‌شد. از آدامس موزی بگیر تا آش و شله زرد و لواشک و آلوچه. ما بودیم و مادر که می‌گفت روزه فقط به نخوردن نیست، ما و پدر که می‌گفت روزه برای سلامتی خوب است، ما و معلم که می‌گفت رمضان، شیطان در غل و زنجیر است.

ما روزه‌دارهای کوچکی بودیم، در ماه بزرگی که تو باشی. تویی که حتی تلفظ نامت هم برایمان دشوار بود. هنوز نمی‌دانستیم که رمضان یعنی آب‌کننده بدی‌ها، یعنی ذوب‌کننده یخ‌های کلیما نچاری روی قلب‌ها، یعنی وایتکس مخصوص زدودن چرک گناه از دل، یعنی هوا تازه، یعنی بو خوش، یعنی لب به دنیا نزن، یعنی تبار خاطر دوست. از این حرف‌ها بلد نبودیم،

گفته بودند سحری که خوردی بگو روزه می‌گیرم قرینه‌ی الی‌الله، همین و ما می‌گفتیم. رمضان خوب! رمضان عزیز! رمضان قرآن! خوش آمدی، ما همان میهمان‌های کوچک آن روزهایت را، هنوز به خاطر داری؟ فکری به حال روزه اولی‌های اطرافمان کرده‌ای؟ هوایشان را داری؟

حالا خدا را شکر خیالمان بیشتر راحت است. اولین جشن‌های بزرگ روزه اولی‌ها در اکثر مدرسه‌ها و مصلی‌ها برگزار می‌شود. با هدیه‌هایی که ذوق گرفتنش برای هر دختر و پسر روزه اولی تا آخر عمرش فراموش نشدنی می‌شود. با تصاویر و فیلم‌ها و لایوهای که ما بزرگ‌ترها هم وقتی در رسانه‌ها می‌بینیم، توی دلمان می‌گوییم کاش روزه اولی بودیم. اصلاً یکی از زیباترین برنامه‌های قم و مشهد در ماه مبارک رمضان، همین جشن‌هاست. جشن بزرگ روزه اولی‌ها که معمولاً شب میلاد امام حسن مجتبی علیه‌السلام، روزه‌اولی‌ها میهمان حضرت می‌شوند. زمان ما دهه شصتی‌ها و هفتادی‌ها هم همین‌طور بود فقط در ابعاد کوچکتر؛ جشن

کوچکی در مدرسه گرفته می‌شد و تهیه افطارش هم با خود ما بچه‌ها بود، یعنی هر خانواده، مقداری غذا و نوشیدنی و تخم شربتی و دمنوش‌های مقوی تهیه می‌کرد و به مدرسه می‌رساند و سر سفره افطار که معمولاً در نمازخانه پهن می‌شد، می‌چیدند و ما یکپو با انواعی از آش‌ها و خوراکی‌ها روبه‌رو می‌شدیم، خدایی هنوز طعم خوش یادم است.

رمضان انگار برای نسل ما و فرزندانمان یک وجه اشتراک دارد، زمانی است مشترک برای کوچک‌ترها و بزرگ‌ترها. یک چیزهایی قبلاً کوچک بودند، حالا بزرگ می‌شوند. چیزهایی بزرگ بودند، حالا کوچک می‌شوند. مفاتیح بزرگ‌تر از کتابخانه پایین می‌آید و دم دستی می‌شود. جامناز کوچک تبدیل به سجاده بزرگ می‌شود. رادیو کوچک جیبی از ته کمد بیرون می‌آید برای دم سحری، قرآنی که خط درشت‌تر و صفحات دل‌بازتری دارد برای جزءخوانی روی میز می‌نشیند. خلسه افطار و سحر را با هیج حالی عوض نمی‌کنیم، حتی آنقدرها که قبلتر جوش می‌کردیم و دلمان حرص می‌خورد هم نیستیم.

مدیر مدرسه برادرزاده‌ام می‌گوید من سال گذشته دانش‌آموز روزه اولی داشتم و تمام دغدغه‌ام این بود که با چه غافلگیری‌هایی می‌شود کاری کرد که ماه رمضان را بچه‌های روزه اولی، شیرین‌تر تمام کنند؟ سعی کردم هر روز یک هدیه خیلی ساده یا خوراکی خوشمزه برای این بچه‌ها تهیه کنم، حتی اگر شده یک آب‌نیات چوبی. عکس دسته‌جمعی از این بچه‌ها گرفتم و دادم چاپ کنند تا به عنوان یادگاری اولین سالی که روزه گرفتند، بهشان هدیه بدهم. سعی کردم روزهایی که در مدرسه کنار هم نیستیم، یک صوت محبت‌آمیز یا نامه بفرستم و بگویم که بهشان افتخار می‌کنم. افتخار می‌کنم که توانسته‌اند در این میهمانی قشنگ روزه‌ها را کنار خواندن درس‌ها بگیرند و بندگی کنند و کارهای خوب بیشتری انجام دهند. سال گذشته جذاب‌ترین بخش غافلگیری‌ام این بود که برای تعطیلات عید فطر، تکالیف بچه‌ها را حذف کردیم و بهشان پیغام دادیم که حسابی این چند روز را خوش بگذرانید و کارهایی که دوست دارید انجام دهید.

مادری می‌گوید ماه رمضان برای من یک تمرین است برای مسائلی که جسم و قلب و روح عمیقاً به آن احتیاج دارد. یک حس نابی است که یادآوری‌اش آرامش عمیقی بهم می‌دهد. خودم هر سال با چیدن سفره افطار در اولین روز از ماه مبارک رمضان یاد دو تا از عزیزترین‌هایم می‌افتم، بابا حجتی‌ام که خدا رحمتش کند باعث شده بود بچگی‌ها که هرچند خاطرات خیلی محوی از آن یادم است اما ته ته دلم حس شیرین رمضان را درک کنم و هنوز مانند آن سال‌ها بی‌تاب باشم برای

شنیدن صدارینا و اولین لقمه‌های افطار کنارشان. برای همین با روزه اولی‌ها خانام، وستای من، امروز زولبیا و بامیه را خودمان درست کردیم. چون دوست داشتم وستا کاملاً لذت ببرد و بعد از سفره ساده اولین روزه کاملش، عکس یادگاری گرفتیم. دوست دارم سایه اهل بیت همیشه روی سرش باشد و در مسیرش ثابت قدم بماند.

مادر جیرفتی دیگری می‌گوید دخترم از دو ساعت مانده به افطار، پیشنهادهای غذایی متنوعش شروع می‌شود. او می‌گوید ما برای روزه اولی خانه‌مان خوراکی دلخواهش را که همان کاکل کسور و گندم پرشته است درست می‌کنیم که سعی می‌کنیم با انواع مغزی‌جات مانند بادام وحشی و کسور و کنجد ترکیب کنیم. می‌گوید دخترم ضعیف است، برای همین طبیعی است که در ماه رمضان کاهش وزن بگیرد. به همین خاطر من و پدرش سعی می‌کنیم ویتامین‌ها و مواد مغذی را در زمان افطار تا سحر، بیشتر از روزهای عادی سال به بدنش برسانیم.

سرگرم کردن روزه اولی‌ها هم خیلی مهم است. ما با آردبازی و گل‌بازی تلاش می‌کنیم کمی از ضعفی را که سراغش می‌آید کم کنیم. وگرنه هر روز پیشمان می‌شود که دیگر فردا روزه نمی‌گیرم که البته باز آخر شب می‌گوید: «فردا روزه می‌گیرم‌ها و همین‌طوری گتتمش». برای همین به شوخی می‌گویم: «خدا یا اگر برای کنترل کردن بچه‌های روزه اولی که به غرزن می‌افتند، ثواب جداگانه‌ای برایم در نظر نگیری دلگیری می‌شوم.»

دوست دیگری می‌گوید به لطف وجود روزه اولی خانه‌مان، افطار تا سحر را با سری مارول و قهرمانانش می‌گذرانیم و امسال فکر نکنم از مجالس ابوحمزه سال‌های قبل خبری بشود. می‌گوید روزهاست که من و همسر توی صفحه‌های اینترنتی می‌گردیم تا هدیه خوبی برای پسریم که امسال روزه اولی است بگیریم. همسر می‌گوید این هدیه خیلی مهم است. خودم هم هنوز یادم است که اولین روزی که روزه کاملی گرفته بودم، سر سفره افطار از بابا و مامانم یک جعبه مداد رنگی ۳۶ رنگ هدیه گرفته بودم، جعبه مداد رنگی‌ای که همیشه آرزوی داشتنش را داشتم و هنوز مرور این خاطره برایم لذت‌بخش است. به پسریم می‌گویم شکفتنی‌جات مان کاش زودتر بشکفتد، وقت نداریم. فتنه‌ها عالم را فرا گرفته است و آدم‌ها از مواضع سفت و سخت و حیاتی‌شان دارند مکرر کوتاه می‌آیند. انکار مسیر، بیخ خوردن در تودر تورسانه و فراموش کردن سؤال‌های بزرگ زندگی، روال صبح تا شبمان شده است. کاش پیش از آنکه خیلی دیر بشود، روشنایی‌ها به هم ملحق شوند. خدایا ما و فرزندانمان را پنهان! روزه اولی‌های قشنگ! رمضان تان مبارک

